



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	۵۲	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۶ / ۳۱
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص				
عنوان ۲	زکات الأموال				
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال				
عنوان ۴	مسأله دوازدهم: نذر تصدق بر عین زکویه قبل از تکمیل سال (حول)				
عنوان ۵	فرض دوم: نذر تصدق به کل «عین زکویه»				
عنوان ۶	مانع شرعی در برابر مانع تکوینی: آیا نذر مانع وجوب زکات است؟				
عنوان ۷	بررسی اقوال فقها ریشه یابی بحث مانع شرعی در کلام شیخ طوسی				
عنوان ۸	عبارت شیخ طوسی در کتاب «مبسوط» و استدلال ایشان				
عنوان ۹	مقایسه دیدگاه صاحب عروه با شیخ طوسی				
عنوان ۱۰	نظر محقق حلی در «شرائع»				
عنوان ۱۱	تأیید کلام صاحب شرائع توسط صاحب جواهر و ادعای عدم خلاف				
عنوان ۱۲	نقد آیت الله خویی بر ادعای «عدم خلاف» صاحب جواهر				
عنوان ۱۳	تحلیل معظم له در مورد ادعای «عدم خلاف»				
عنوان ۱۴	نتیجه گیری و استدلال بر عدم مانعیت نذر				
عنوان ۱۵	دلیل مدعا: بررسی اطلاقات کتاب و روایات				
عنوان ۱۶	بررسی و دسته بندی روایات مرتبط با «عدم تمکن» ❖ طایفه اول: روایات مربوط به مال غایب (عدم تمکن تکوینی) ❖ طایفه دوم: روایات مربوط به مالک غایب از مال (تأکید بر تمکن تکوینی)				

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

این جلسه به بررسی این مسأله فقهی می پردازد که آیا نذر کردن تمام یک مال زکوی (عین زکویه) برای صدقه، مانع از وجوب زکات بر آن مال می شود یا خیر؟ محور اصلی بحث، شرط «تمکن از تصرف» برای وجوب زکات است؛ اینکه آیا این شرط، شامل «تمکن شرعی» نیز می شود یا فقط به «تمکن تکوینی» (فیزیکی و عملی) محدود است؟ درحالیکه فقهای

متقدمی چون شیخ طوسی و محقق حلّی، این نذر را مانع شرعی و موجب سقوط زکات دانسته‌اند و صاحب جواهر بر آن ادعای عدم خلاف کرده است.

دیدگاه نهایی مخالف این نظر است. استدلال اصلی این است که تمام روایات وارده در باب عدم تمکن، به موانع تکوینی مانند غایب بودن مال، دفن شدن و پیدا نشدن آن، یا دور بودن مالک از مال خود اشاره دارند و دلیلی برای تعمیم این شرط به موانع شرعی (مانند نذر) وجود ندارد؛ بنابراین، نذر تصدّق به کل مال، وجوب زکات را از بین نمی‌برد.

درآمد بحث

گفتیم در مسأله نذر تصدّق به زکات یا به «عین زکویه» که مرحوم صاحب عروه در مسأله دوازدهم مطرح فرموده‌اند، دو فرض دارد:

فرض اول: نذر در تصدّق به تمام «عین زکویه» نباشد که شقوق بحث را در جلسه قبل مطرح کردیم و بحث کردیم.

فرض دوم: نذر تصدّق به کل «عین زکویه»

فرض دوم: این است که نه، اصلاً منذور، کل «عین زکویه» باشد و نذر تصدّق کرده باشد به کل «عین زکویه». اینجا چه حکمی پیدا می‌کند؟ آیا مشمول دلیل وجوب زکات می‌شود یا اینکه این نذر تصدّق، مثل مانع تکوینی، شرط وجوب زکات را منتفی می‌کند؟

مانع شرعی در برابر مانع تکوینی؛ آیا نذر مانع وجوب زکات است؟

باید ببینیم شرط وجوب زکات چیست؟ شرط وجوب، «تمکن از تصرف» است. گفتیم اگر «تمکن از تصرف» را اعم گرفتیم از تمکن تکوینی و تمکن شرعی، خوب اگر گفتیم شامل تمکن شرعی هم می‌شود، این نذر تصدّق، سلب تمکن شرعی می‌کند؛ یعنی مانع شرعی است از تعلّق وجوب زکات به این «عین زکویه». گفتیم در اینجا باید بحث کنیم؛ اینجا بحث این است که آیا مانعی که سلب می‌کند یا نفی می‌کند تمکن از تصرف را و در نتیجه شرط وجوب زکات را منتفی می‌کند، اعم از مانع تکوینی و مانع شرعی است یا مخصوص مانع تکوینی است؟ در مانع تکوینی، بله، بحث نیست که مانع تکوینی، موجب عدم وجوب زکات است؛ یعنی سلب می‌کند وجوب زکات را. بحث در مانع شرعی است.

بررسی اقوال فقها

ریشه‌یابی بحث مانع شرعی در کلام شیخ طوسی

در رابطه با مانع شرعی، سؤال این است که این بحث از کجا شروع شده که آیا مانع شرعی هم مثل مانع تکوینی است یا خیر؟ ظاهراً از مرحوم شیخ شروع شده است. ظاهراً اولین کسی که بحث مانع شرعی را مطرح فرموده که مانع شرعی هم مثل مانع تکوینی، موجب انتفای وجوب زکات می‌شود، مرحوم شیخ است در «مبسوط». البته بزرگان گفته‌اند که شیخ در مبسوط این مسأله را مطرح کرده؛ اما نگفته‌اند کجای مبسوط. ما هرچه گشتیم در مبسوط جایی که شیخ به طور مستقیم این مطلب را مطرح کرده باشد پیدا نکردیم جز همین عبارتی که آن را می‌خوانیم. شاید مراد علما همین عبارت باشد.

عبارت شیخ طوسی در کتاب «مبسوط» و استدلال ایشان

عبارت «شیخ» این است که می‌فرماید:

«إذا كان معه مأتان»؛

مثلاً ۲۰۰ درهم یا مثلاً ۲۰۰ دینار دارد.

«فقال: لله عليّ أن أتصدق بمائة منها»؛

گفت: «لله عليّ» که نیمی از این اموال را، از این مال را، صدقه بدهد.

«ثمّ حال عليها الحول»؛

این نذر قبل از حول بوده، و بعد از نذر، حول گذشته است.

می فرماید:

«لم تجب عليه الزكاة»؛

به مجرد اینکه نذر تعلق گرفته به این «عین زکویه»، با اینکه حول بر این عین گذشته و این نذر را هم ادا نکرده، معذک زکات بر آن واجب نیست.

«لأنّه زال ملكه عن مائة وما يبقی فليس بنصاب»^۱؛

می فرماید آن صد درهمی که نذر کرده است که در راه خدا بدهد، که اصلاً با نذر از ملکش خارج می شود. آن صد درهمی که باقی می ماند، أقلّ از نصاب است.

مقایسه دیدگاه صاحب عروه با شیخ طوسی

گفتیم عبارت صاحب عروه که فرمود: «إذا نذر التصدّق بالعین الزکویة، فإن كان مطلقاً غیر موقت ولا معلقاً علی شرط لم تجب الزكاة فيها، وإن لم تخرج عن ملكه بذلك»^۲؛ عبارت: «وإن لم تخرج عن ملكه بذلك» اشاره به حرف شیخ است. اینجا شیخ می فرماید که با این نذر مال از ملکش خارج می شود؛ اما صاحب عروه می فرماید این نذر مال را از ملکش خارج نمی کند؛ ولی زکات به آن تعلق نمی گیرد.

نظر محقق حلی در «شرائع»

مرحوم «محقق» در «شرائع» هم همین مبنا را اتخاذ کرده است. می فرماید:

«لو نذر في أثناء الحول الصدقة بعين النصاب انقطع الحول لتعيّنه للصدقة»^۳؛

یعنی حولی در کار نیست؛ لذا زکات هم منتفی است. چون این مال، متعیّن برای صدقه شده است. از عبارت «محقق» استفاده نمی شود «خروج از ملک»؛ چون «تعیّنه للصدقة» اعمّ از «خروج از ملک» است.

این هم از فرمایش مرحوم «محقق». پس، بعد از «شیخ»، مرحوم «محقق» هم قائل به این شده که مانع شرعی، مانع تعلق وجوب زکات می شود، کالمانع التکوینی.

۱. المبسوط فی فقه الإمامیة؛ ج ۱، ص ۲۲۵.

۲. العروة الوثقی؛ ج ۲، ص ۲۶۹.

۳. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام؛ ج ۱، ص ۱۲۹.

تأیید کلام صاحب شرائع توسط صاحب جواهر و ادعای عدم خلاف

مرحوم صاحب «جواهر» که متعرض کلام صاحب «شرائع» شده، در ذیل کلام صاحب «شرائع» می فرماید:

«بلاخلاف أجده فيه»^١؛

ایشان هم ادعای «عدم خلاف» می کنند. علاوه بر اینکه اصل مطلب را می پذیرند. ادعای «عدم الخلاف» بر این مسأله، برای اینکه مانع شرعی هم مثل مانع تکوینی، مانع از تعلق وجوب زکات می شود.

نقد آیت الله خوئی بر ادعای «عدم خلاف» صاحب جواهر

سیدنا الاستاد «خوئی» قدس الله روحه اصلاً این ادعای «عدم الخلاف» صاحب جواهر را نپذیرفت. از کجا می فرماید «بلاخلاف»؟ حاصل کلام سید خوئی این است که این مسأله را فقهای قدامی ما متعرض نشدند. چگونه از مسأله ای که لم يتعرض به قدماء فقهاءنا شما «عدم الخلاف» را بیرون می کشید؟

ایشان در تقریر می فرماید: این دعوا، یعنی دعوی عدم خلاف فی غیر محلّها است، اشاره به حرف صاحب «جواهر».

«دعوی عدم الخلاف مشکلة، بل فی غیر محلّها، فإنّ المسألة غیر معنونة فی کلمات القدماء من الأصحاب، ولم يتعرض إليها أحدٌ فيما نعلم بعد مراجعة الجوامع الفقهية، عدا ما نسبته فی مفتاح الكرامة إلى جماعةٍ معلومين أولهم الشيخ فی المبسوط»؛

معلوم می شود این نسبت را هم اولین کسی که به «شیخ» در «مبسوط» داده، مرحوم صاحب «مفتاح الكرامة» است. خود مرحوم آقای خوئی هم عبارت «شیخ» را در «مبسوط» نقل نمی کند و نمی فرماید کجای مبسوط شیخ به این مطلب متعرض شده است. خود صاحب مفتاح الكرامة هم عبارت شیخ را نقل نکرده است. صرفاً فرموده:

«أولهم الشيخ فی المبسوط و بعده جماعة منهم المحقق فی الشرائع كما سمعت، وإلا فکلمات الأكثرين خالية عن التعرض لهذا الشرط»؛

یعنی شرط عدم المانع الشرعی.

«حتی أنّ صاحب الحدائق الذي دأبه التعرض لفروع كثيرة أهمل هذه المسألة ولم يتعرض لنذر الصدقة»؛

حتی «صاحب حدائق» که دأبش تعرّض به فروع کثیر است، این مسأله مانع شرعی را متعرض نشده است اصلاً. در آخر چنین می فرمایند:

«فلم يثبت أنّ المسألة ممّا لا خلاف فيها، إذ كيف يمكن كشف عدم الخلاف في مسألة لم يتعرض لها الأصحاب؟!»^٢؛

اصلاً اصحاب متعرض مسأله نشده اند تا بتوان ادعای عدم خلاف کرد.

١. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج ١٥، ص ٤٢.

٢. موسوعة الإمام الخوئی؛ ج ٢٣، ص ٤٠.

تحلیل معظم له در مورد ادعای «عدم خلاف»

عرض ما این است که در صحت دعوی «عدم الخلاف»، همین اندازه که تعدادی از فقهای ما متعرض شده به مسأله شده باشند، کفایت می‌کند. به هر حال شیخ در مبسوط متعرض شده است، محقق حلی هم متعرض شده است. جماعتی از فقها، که مرحوم سید جواد عاملی در «مفتاح الکرامه» به این جماعت نسبت داده است متعرض شده‌اند؛ خلاصه تعدادی از فقها متعرض شدند. مقصود مرحوم صاحب جواهر از ادعای «عدم الخلاف»، «عدم الخلاف عند من تعرض للمسألة» است، نه «عدم الخلاف» به معنای اثبات شرطیت عدم مانعیت شرعی است و این قطعاً به معنای اجماع نیست.

ما عرضمان این است که دعوی «عدم الخلاف» مرحوم صاحب جواهر را خیلی نمی‌توان محل ایراد قرار گرفت. این «عدم الخلافی» که شما فرمودید یا نقل می‌کنید، این نمی‌شود مبنای فتوا بشود. با «عدم خلاف» نمی‌توان به حکم شرعی دست یافت. «عدم الخلاف» أضعف از دعوی اجماع است؛ یعنی «اجماع منقول» را هم اگر ما بپذیریم که کاشفیت از «قول معصوم» دارد «دعوی عدم الخلاف» را نمی‌پذیریم یا «نقل عدم الخلاف» را نمی‌پذیریم. عدم الخلاف أعم از فتوی به «وفاق» است.

نتیجه‌گیری و استدلال بر عدم مانعیت نذر

ولی صحیح در نظر ما این است که سید خوئی هم همین نظر را دارند که «مانع شرعی»، مانع از وجوب زکات نیست. یعنی دلیلی ما نداریم بر اینکه عدم مانع شرعی شرط وجوب زکات باشد. بنابراین، نذر تصدق به جمیع المال هم منافات با تعلق وجوب زکات به مال ندارد.

پرسشگر: ...

معظم له: بحث از تمشی نذر نیست، نذر متمشی شده است، نذر هم انجام گرفته، نذر به کل «عین زکویه» هم هست، ولی این مانع تعلق زکات نیست. حالا این را توضیح می‌دهیم.

دلیل مدعا: بررسی اطلاقات کتاب و روایات

دلیل بر این مطلب را ما در گذشته هم اجمالاً به مناسبتی متعرض شدیم. گفتیم آنچه از ادله باب استفاده می‌شود، این است که آیات کتاب که مطلق‌اند. این «مطلقات»، تقیید نخورده‌اند به وجود مانع شرعی. ولی صرف نظر از اطلاقات کتاب، روایات فراوانی که در مسأله وارد شده، آنچه از این روایات استفاده می‌شود، شرط، «قدرت شرعی» نیست؛ بلکه شرط، «قدرت تکوینی عرفیه» است.

شرط وجوب زکات یا شرط تعلق وجوب زکات به مال «زکویه»، این است که عرفاً این دسترسی ندارد، نمی‌تواند. «عدم تمکن» به این معنا، عدم تمکن یعنی «عدم تمکن تکوینی» است؛ مثل مالی که گم شده، و صاحب مال اثری از این مال پیدا نکرده، حالا باید بیاید زکاتش را بدهد؟ فرض کنید که «نصاب» هم دارد، حالا یا دینار است یا درهم است یا غلات است، نصاب هم دارد، ولی دسترسی گم شده. مال گم نشده، مالک مال غایب بوده، سفر بوده، دسترسی به مالش نداشته و مواردی از این قبیل. هر آنچه در روایات آمده از مصادیق «عدم تمکن»، همه‌اش منطبق بر «عدم تمکن تکوینی» است.

هیچ یک از روایاتی که در این زمینه وارد شده و مواردی که این روایات در آن مورد وارد شده اند، مصداق «عدم تمکن شرعی» نیست که بیایم بگوییم «عدم تمکن شرعی» هم مانع از تعلق وجوب زکات می شود.

این روایات را ما قبلاً اشاره کردیم. اینجا به همین مناسبت باز هم متعرض می شویم. این روایات، چند طایفه اند.

بررسی و دسته بندی روایات مرتبط با «عدم تمکن»

طایفه اول: روایات مربوط به مال غایب (عدم تمکن تکوینی)

طایفه اولی از روایات: آن روایاتی هستند که درباره مال غایب وارد شده، یعنی مالی که گم شده مثلاً در دسترس مالک نیست، به هیچ وجه مالک نمی تواند تصرف کند. خب این «عدم تمکن» اینجا «عدم تمکن تکوینی» است نه عدم تمکن شرعی.

❖ روایت اول: مثلاً صحیحیحه سدید صیرفی که قبلاً متعرض شدیم؛ قال:

«قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأُتِلَقَ بِهِ فِدْفَنُهُ فِي مَوْضِعٍ فَلَمَّا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ ذَهَبَ لِيُخْرِجَهُ مِنْ مَوْضِعِهِ فَأَخْتَفَرَ الْمَوْضِعَ الَّذِي ظَنُّ أَنَّ الْمَالَ فِيهِ مَذْفُونٌ فَلَمْ يُصَبِّهِ فَمَكَتْ بَعْدَ ذَلِكَ ثَلَاثَ سِنِينَ ثُمَّ إِنَّهُ اخْتَفَرَ الْمَوْضِعَ مِنْ جَوَانِبِهِ كُلِّهِ فَوَقَعَ عَلَى الْمَالِ بَعْيَتِهِ كَيْفَ يُزَكِّيهِ؟ قَالَ: يُزَكِّيهِ لِسَنَةٍ وَاحِدَةٍ، لِأَنَّهُ كَانَ غَائِباً عَنْهُ وَإِنْ كَانَ اخْتَبَسَهُ؛^۱

شخصی مالی را در جایی دفن کرد، حول که بر آن مال گذشت به سراغ آن مال رفت. هرچه گشت، هرچه کند، مال را پیدا نکرد. سه سال بر همین وضعیت گذشت. بعد تصمیم گرفت که جوانب آن موضع مظنون را به طور کلی بگردد تا پیدایش کند. بعد از سه سال مال را پیدا کرد. از حضرت سؤال می شود که چگونه زکاتش را بدهد؟ می فرماید همان سالی که مال را پیدا کرد و بعد حول بر آن گذشت آن وقت زکاتش را می دهد. اما آن دو سالی که این مال غایب بوده، با اینکه «حول» هم بر آن گذشته، می فرماید که دیگر آن زکات واجب نیست.

«وَإِنْ كَانَ اخْتَبَسَهُ؛ برای این عبارت دو نسخه دارد. هم «اخْتَبَسَهُ» دارد هم «اخْتَبَسَهُ». نسخه ای که ما داریم «اخْتَبَسَهُ» است. نتیجه خیلی تفاوت ندارد. اگر بگوییم «اخْتَبَسَهُ» یعنی اگرچه در گمانش این بود که این مال، مال خودش است و روی آن حساب کرده بود، ولی خب مال غایب بوده، در دسترس نبوده، لذا زکات واجب نبوده است. اگر بگوییم «اخْتَبَسَهُ» یعنی اگرچه حبش کرده بود، اما به هر حال مالی است که در دسترسش نبوده، در اختیارش نبوده؛ پس بنابراین زکاتش واجب نیست.

این روایت مربوط به «عدم قدرت تکوینی» است، نه «عدم قدرت شرعی» چون اصلاً در دسترسش نبوده است.

❖ روایت دوم: صحیحیحه رفاعه بن موسی است، قال:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَغِيبُ عَنْهُ مَالُهُ خَمْسَ سِنِينَ ثُمَّ يَأْتِيهِ فَلَا يُرَدُّ رَأْسُ الْمَالِ كَمْ يُزَكِّيهِ؟ قَالَ: سَنَةً وَاحِدَةً؛^۲

شخصی به مدت پنج سال مال از دسترسش خارج می شود. بعد مال پیدا می شود. سؤال می شود که چند سال باید زکات داده شود؟ می فرماید یک سال با اینکه پنج سال بر این مال گذشته است.

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، ابواب من تجب علیه الزکاة، ب ۵، ح ۱.

۲. همان؛ ح ۴.

❖ روایت سوم: صحیحہ اسحاق بن عمار است که البته دو صحیحہ از «اسحاق بن عمار» در این جا وارد شده است:

➤ روایت اول می فرماید:

«سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ وَرِثَ مَالًا وَالرَّجُلُ غَائِبٌ هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟ قَالَ: لَا حَتَّى يَقْدَمَ، قُلْتُ: أَيْزَكِّيهِ حِينَ يَقْدَمُ؟ قَالَ: لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَهُوَ عِنْدَهُ»^۱؛

این روایت مربوط به کسی است که خودش در سفر بوده و مربوط به «من غاب عن المال» است. بر خلاف موارد قبل که تحت عنوان «من غاب المال عنه» است.

حضرت در جواب اسحاق بن عمار می فرماید زکات واجب نیست؛ چون باید «حول» در حالی بر او بگذرد که او مالش پیش او باشد.

➤ صحیحہ دومش هم همین:

«قُلْتُ لِأَبِي إِسْرَاهِيمَ عليه السلام: الرَّجُلُ يَشْتَرِي الْوَصِيفَةَ يُثْبِتُهَا عِنْدَهُ لِتَزِيدَ وَهُوَ يُرِيدُ بَيْعَهَا أَعْلَى ثَمَنِهَا زَكَاةٌ؟ قَالَ: لَا حَتَّى يَبِيعَهَا، قُلْتُ: فَإِنْ بَاعَهَا أَيْزَكِّي ثَمَنِهَا؟ قَالَ: لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَهُوَ فِي يَدِهِ»^۲؛

عبارت ها نزدیک به هم است. گرچه این دو روایت در مالی وارد شده که موردش مالی است که «غاب المالک عنه»، اما جواب امام عليه السلام اعم از مالی است که «غاب المالک عن ماله» یا مالی که «غاب المال عن مالک» است. چون می فرماید: «حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَهُوَ عِنْدَهُ»؛ باید «حول» در حالی بر او بگذرد که مال پیشش باشد. که این شامل هر دو می شود، یعنی نه مالش غائب باشد و نه خودش غایب باشد. لذا اینکه ما این را آوردیم در این طایفه اولی، برای این نکته است که این شامل طایفه «مالی که غاب عن صاحبه» هم می شود. البته جزء طائفه ثانی هم می توان به حساب آورد که «غاب المالک عن ماله» باشد.

پرسشگر: ...

معظم له: به هر حال، مالک، سفر می رود، مالش در خانه اش است، مالش در شهرش است. آن وقت که مثل حالا نبوده که با دارایی ها در فضای الکترونیک باشد که بتواند تصرف بکند. «وَهُوَ عِنْدَهُ» منظور عنایت تصرف است نه عنایت ملکیت. چون سائل هم سؤال نکرده که این اصلاً مالش نیست، می گوید: «نه مالش است». ولی او پیش مالش نیست. چون پیش مالش نیست، امکان تصرف ندارد. در گذشته کسی که رفته سفر، رفته آفریقا، ۲۰۰۰ کیلومتر یا ۳۰۰۰ کیلومتر از مالش دور است، نه دسترسی به مالش دارد، نه دسترسی به اهلیش دارد، نه دسترسی به وکیلش، اصلاً امکان تصرف ندارد. قطعاً این عنایت در «وَهُوَ عِنْدَهُ» مراد «امکان تصرف» است.

۱. همان؛ ح ۳.

۲. همان؛ ابواب ما تجب فيه الزكاة، ح ۴.

پرسشگر: ...

معظم له: ما بحث روایت می‌کنیم. آنچه شما می‌فرمایید در آنجایی است که ما قائل بشویم که این مال از ملک مالک خارج شده و داخل شده در ملک دیگری، که خواه ناخواه زکات به آن تعلق نمی‌گیرد به دلیل اینکه مثلاً حق الناس است، به این معنا که اگر حق الناس باشد این حق به خود این عین خارجی تعلق گرفته است. ما حتی در «دین» هم گفتیم که «دین» به عین تعلق نمی‌گیرد؛ بلکه دین به ذمه است.

❖ **روایت چهارم:** باز هم از همین طایفه اولی: صحیحہ ابراہیم بن ابی محمود از امام رضا علیه السلام است؛ قال:

«قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ الْوَدِيعَةُ وَالذَّيْنُ فَلَا يَصِلُ إِلَيْهِمَا ثُمَّ يَأْخُذُهُمَا مَتَى يَجِبُ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ؟ قَالَ: إِذَا أَخَذَهُمَا ثُمَّ يَحُولُ عَلَيْهِ الْحَوْلُ يُزَكِّي»؛

مالش وديعه است یا مالش را قرض داده به دیگری. می‌گوید این مالی که پیش دیگری است، مادامی که پیش دیگری است و در اختیار دیگری است، «لَا تَجِبُ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ» تا وقتی که این مال را پس بگیرد. باید حولش هم در حالی انجام بگیرد که این مال پیش خود مالک باشد.

این دسته از روایات طایفه اولی، مسلماً در «عدم تمکن تکوینی» وارد شده، و در «عدم تمکن شرعی» وارد نشده است.

طایفه دوم: روایات مربوط به مالک غایب از مال (تأکید بر تمکن تکوینی)

طائفة اولی مربوط به آن مالی است که از مالک غائب است و طایفه دوم مربوط به آن مالی است که مالک غایب است از مال، مثلاً مالک در سفر است؛ مثل:

❖ موثقه اسحاق بن عمار، قال:

«سَأَلْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الْوَلَدُ فَيَغِيبُ بَعْضُ وَلَدِهِ فَلَا يَدْرِي أَيْنَ هُوَ، وَمَاتَ الرَّجُلُ كَيْفَ يُصْنَعُ بِمِيرَاثِ الْغَائِبِ مِنْ أَبِيهِ؟ قَالَ: يُغْزَلُ حَتَّى يَجِيءَ، قُلْتُ: فَعَلَى مَالِهِ زَكَاةٌ؟ قَالَ: لَا حَتَّى يَجِيءَ...»؛

کسی است که مالی دارد. بعضی از فرزندان این صاحب مال غایب هستند، در سفرند. این آقای صاحب مال از دنیا رفت. چکار کنند؟ سهمشان را باید جدا کنند، بگذارند کنار تا برگردد. حالا زکات بر آنها واجب می‌شود یا نه، با اینکه حاضر نیست الآن؟

«قَالَ: لَا حَتَّى يَجِيءَ، قُلْتُ فَإِذَا هُوَ جَاءَ أَيْزَكِيهِ؟ فَقَالَ: لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فِي يَدِهِ»؛^۱

خیلی صریح است در اینکه اینجا تمکن از تصرف شرط است، منتها «تمکن از تصرف تکوینی».

❖ روایت دیگر هم از اسحاق بن عمار است که صحیحہ است؛ قال:

«سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ وَرِثَ مَالًا وَالرَّجُلُ غَائِبٌ هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟ قَالَ: لَا حَتَّى يَقْدَمَ...»؛

۱. همان؛ ابواب من تجب علیه الزکاة، ب ۶، ح ۱.

۲. همان؛ ب ۵، ح ۲.

کسی است که به او ارثی می‌رسد، صاحب مال فوت می‌کند، سهم آن مال به این بنده خدا می‌رسد، ولی او غایب است، در حال سفر است. و این مالش «عین زکویه» است. شتر است، گوسفند است، طلا و نقره است یا نظیر آن.

«أَيُّكِه حِينَ يَقْدَمُ؟ قَالَ: لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَهُوَ عِنْدَهُ»

که به این روایت قبلاً اشاره کردیم. گفتم این روایت در هر دو جا کاربرد دارد، هم در مالی که «یغیب عن صاحبه»، هم در «مالکی که یغیب عن ماله». در هر دو کاربرد دارد.

طایفه سوم را برای فردا بحث خواهیم کرد ان شاء الله.

از این دو طایفه فعلاً جز «تمکن تکوینی از تصرف» استفاده نشد. شرط، شرط «تمکن تکوینی» از این دو روایت یا دو دسته از روایات استفاده می‌شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين